



«مرحله انقلاب» چه نیست!

م. رازی

«دیر است یاران، به ره افتاده کاروان»

نقدی بر نگرش چپ، اتحاد و

«برای موفقیت اجلاس دوم تلاش کنیم»

کیوان کاویانی

توکل در مقاله ای تحت عنوان «برای موفقیت اجلاس دوم تلاش کنیم» آخرین وضعیت چپ را ترسیم می کند که متأسفانه با اولین وضعیت آن فرقی چشم گیر ندارد! البته تغییراتی تنها در بین مفاهیم به چشم می خورد و این همه آن تحولاتی است که در چپ بوجود آمده. توکل در مقاله خود شرح حال «نخستین اجلاس سازمانها و فعالین کمونیست و چپ که در ماه اوت سال ۲۰۰۱ تشکیل گردید» را می دهد. اینک یک سال بعد از آن، دعوت به تلاش برای موفقیت اجلاس دوم میکنند. از نظر ایشان اجلاس سال پیش «موفقیت بزرگی برای چپ انقلابی و رادیکال بود.» پس طبیعی است که ایشان بخواهد این موفقیت امسال وبعد از این هم همچنان ادامه داشته باشد. البته ضمن آرزوی موفقیت برای ایشان وسایر دست اندرکاران اجلاس اجازه می خواهم بررسی کوتاهی کرده باشم از گرایشات و شالوده های فکری که به طور پراکنده موفق نبودند و اینک در یک اتحاد میروند تا موفق شوند.

بقیه در صفحه ۴

گزارشی از تظاهرات اول ماه مه

صفحه ۷

کارنامه «سوسیالیست‌های انقلابی ایران» صفحه ۹

نشانی:

BM Kargar, London WC1 ۲XX, UK

اخیراً مقاله ای توسط مرتضی محیط تحت عنوان «مرحله انقلاب چیست؟» در چند سایت اینترنتی انتشار یافته است. موضع مقاله، مسئله ای است که نزدیک به یک قرن در محافل کمونیستی مورد بحث و تبادل و نظر قرار گرفته است. در دهه های پیش همواره مدافعان سیاست خارجی شوروی و چین متکی بر نقل قولهایی از مارکس و انگلس سیاست «سازش طبقاتی» را تبلیغ، ترویج و اجرا می کردند. همواره انقلاب را به دو مرحله «دمکراتیک» و «سوسیالیستی» تقسیم کرده و در فاز دمکراتیک آن، سازش با بورژوازی و یا بخش «مترقی» آن توجیه می کردند. سیاستهای سازش طبقاتی حزب کمونیست شوروی با چانکایچک در چین ۱۹۲۷، فرانسه و اسپانیا در سالهای ۳۷-۱۹۳۶ و دهها نمونه دیگر در سطح جهانی؛ و همچنین در ایران سیاستهای حزب توده نسبت به قوام السلطنه، سپس نسبت به دکتر مصدق و در نهایت همکاری حزب توده و اکثریت با رژیم خمینی همه ریشه در این نظریات انحرافی داشته و از علل اصلی شکست انقلابات جهانی از جمله ایران بوده اند.

اما، واضح است که طرح بحث مرتضی محیط در مورد «مرحله انقلاب» نمی تواند با نظریات استالینیستی همخوانی داشته باشد. زیرا در نوشتجات و مصاحبه های پیشین ایشان، حداقل ظاهراً، گسست نظری و تفوریک با این گرایشها مشاهده شده است. پس علت طرح این موضع کهن تحت لوای مسئله ای «نوین» چیست؟ ایشان می گویند که: گرچه مسائل مطروحه توسط مارکس و انگلس را نمی توان «ریز به ریز در هر جایی پیاده کرد. اما دانستن این تجربیات میتواند چراغ راهنمایی برای انقلاب کونی ایران باشد» (صفحه ۱). سپس ایشان نقل قولهای ارزنده ای از مارکس و انگلس در مورد مرحله بندی انقلاب به دو قسمت (مرحله دمکراتیک و مرحله سوسیالیستی) آورده و سخنان آنها را نسبت به چپ روی های برخی که این دو فاز را درست تشخیص نمی دهند، برجسته می کنند. بدیهی است که منظور آقای محیط از طرح این نکات صرفاً نمی تواند به منظور برگزاری یک کلاس عمومی آموزش تفوریک در مورد بحثهای مارکس و انگلس، باشد. زیرا که اگر چنین بود چرا این نکات آموزشی پیش از این طرح نگشته بود؟

بقیه در صفحه ۲

«مرحله انقلاب» چه نیست!

بقیه از صفحه ۱

کارل مارکس در سال های ما قبل از انقلابات بورژوا دمکراتیک مواضع نقل شده توسط آقای محیط را اعلام کرد. مارکس متکی بر تجارب پیشین تضادهای و گش های طبقاتی در اروپا و عدم داشتن تجربه کافی از «بورژوازی در قدرت». بر این باور بود که نیروهای انقلابی، از آنجایی شرایط مادی برای به قدرت رسیدن پرولتاریا موجود نیست، بایستی در نخستین گام، استبداد مطلقه را با کمک بورژوازی نوپا (که در آن زمان، در قیاس با استبداد مطلقه نقش و برنامه ترقی خواهانه داشت) کنار گذاشته و سپس با آماده شدن وضعیت عینی و تغییر تناسب قوا به نفع پرولتاریا، «بورژوازی در مصدر قدرت» را همراه با پرولتاریای قدرتمند سرنگون کرده و نظام سوسیالیستی بر قرار کنند (تا اینجا آقای محیط موضوع را به نیکی درک کرده و در مورد آن نقل قول آورده اند).

اما، مارکس با مشاهده انقلاب های ۱۸۴۹ - ۱۸۴۸ در فرانسه و آلمان مواضع خود را تکامل داد. در این سالها برای نخستین بار (و موقتاً) دولتهای بورژوا دمکراتیک در رأس قدرت قرار گرفتند. مارکس با مشاهده پی لیاقتی های این دو دولت، نظریه «انقلاب مداوم» را تکامل داد (تغییر های مارکس در باره انقلاب، جلد اول، هال درپیر، ص ۲۸۷-۲۸۳). زیرا مارکس بر خلاف آکادمیسین های خشک مغز دوره خود که سالها، برای بهره برداری سیاسی، سخنان کهن را تکرار می کردند، تئوری را چکیده «عمل» می پنداشت. مارکس در عمل دریافت که بورژوازی در قدرت (۱۸۴۸) قابلیت اجرای تکالیف بورژوا دمکراتیک و به ویژه اعمال دمکراسی را ندارد. او به این نتیجه رسید که دمکراسی و سوسیالیسم به یک دیگر پیوند خورده اند. در نتیجه انقلاب را یک انقلاب مداوم (تداوم در حل تکالیف بورژوا دمکراتیک به حل تکالیف سوسیالیستی توسط رهبری پرولتاریا) قلمداد کرد. به نقل قولهای از مارکس که آقای محیط خواسته یا نا خواسته از قلم انداخته اند اشاره می کنم:

«بر اساس دیدگاه ما، منشاء تمام تضادات در تاریخ در تضاد میان نیروهای مولده و اشکال مراوده (مناسبات تولیدی) نهفته است. در ضمن، برای آن که این تضاد در یک کشور به تضادات بینجامد، الزاماً نباید به حدود نهائی «رشد» خود رسیده باشد. رقابت با کشورهای صنعتی پیشرفته، به دلیل مراوده بین المللی، برای تولید تضاد مشابهی در کشورهای عقب افتاده تر از لحاظ صنعتی کافیسست.» (ایدئولوژی آلمانی، ج ۵، ص ص ۵-۷۴).

(این بحث را مارکس در مورد آلمان مطرح کرده است. در آنجا او بر پایه رقابت به این نتیجه رسیده بود، اما امروز مسئله ادغام نظام سرمایه داری کشورهای عقب افتاده طرح است و این بحث هر چه بیشتر صادق است.)

چنانچه غرض از طرح این نکات یک آموزش سوسیالیستی در مورد بحثهای ۱۵۰ سال پیش مارکس و انگلس است، این اقدام، قابل تقدیر بوده و محققاً «نیروهای چپ و ترقیخواه» این تحقیقات را در آرشیه های خود قرار داده و به موقع مورد استفاده قرار خواهند داد. اما، چنانچه درس آموزی از اعتقادات ۱۵۰ سال پیش مارکس برای امروز ایران به ویژه در پیوند با بحثهای «اصلاح طلبان» در مقابل جناح حاکم در ایران است، موضوع تفاوت دارد.

جمع بندی آقای محیط در انتهای مقاله بیشتر انگیزه دوم را به اثبات می رساند. ایشان از نظریات مارکس و انگلس برای استفاده از تجربیات به مثابه «چراغ راهنمایی برای انقلاب کنونی ایران» چنین می نویسند:

۱- بورژوازی در مرحله انقلاب (مرحله ضد استبدادی) نه تنها نقشی ترقی خواه و انقلابی دارد، بلکه لاجرم باید پیروز شود.

۲- پس از پیروزی بورژوازی، مبارزه طبقه کارگر ادامه مییابد، منتهی صف بندی طبقاتی عوض شده و دشمن اصلی در مرحله بعدی خود بورژوازی خواهد بود.

۳- در همین مرحله بورژوا دمکراتیک، بورژوازی به دلیل ترس از طبقات پایین تر یعنی کارگران و زحمتکشانش، مبارزه اش علیه ارتجاع با اکراه و دودلی صورت میگیرد.

۴- ارتجاع حاکم (سلطنت مطلقه در آلمان) به راحتی تن به بورژوایی شدن (تبدیل از سلطنت مطلقه به سلطنت مشروطه) نمیدهد. (صفحه آخر)

تنها نتیجه منطقی جمع بندی بالا و استفاده آن در راستای «چراغ راهنمایی برای انقلاب کنونی ایران» این است که «نیروهای چپ و ترقیخواه» که خود را معتقد به عقاید مارکس می دانند بایستی کمک کنند که اصلاح طلبان به مثابه یک نیروی «ترقیخواه و انقلابی» در مرحله ضد استبدادی (علیه جناح تمامیت خواه) به قدرت برسند. البته پس از مرحله نخست انقلاب، مرحله سوسیالیستی به دنبال خواهد آمد. اگر این برداشت از مواضع «سربسته» آقای محیط نادرست است (که امیدواریم چنین باشد) از ایشان طلب می کنم که آنرا انکار کرده و خود را از جبهه اصلاح طلبان رژیم و اکثریتی ها و استالینیستهای مدافع سازش با بورژوازی که امروز در شرف الحاق به بخشی از هیئت حاکم هستند، جدا کنند.

اما، در این راستا بحث «آکادمیک» آقای محیط در مورد مواضع کارل مارکس چه؟

آقای محیط باید پاسخ دهند که چرا این مطالب مهم ارائه شده توسط کارل مارکس را از قلم انداخته و کوچکترین اشاره ای هم به آن نمی کنند؟

«مرحله انقلاب» در ایران

با استفاده از متدولوژی مارکسیستی، پیش از ارزیابی استراتژی انقلاب («مرحله انقلاب») و تعیین نقش ترقیخواهی در این یا آن جناح هیئت حاکم بایستی به سه مسئله محوری اشاره کرد:

اول تکالیف انقلاب

انقلابات اجتماعی به گفته مارکس زمانی فرا می رسند که نیروهای مولده (عمدتاً نیروی کار و ابزار تولیدی) در تضاد با مناسبات تولیدی (شکل مالکیت بر تولید) قرار گیرند. بنابراین برای رشد نیروهای مولده در جامعه یک سری موانع باید از سر راه کنار گذاشته شوند. به سخن دیگر یک سلسله تکالیف باید انجام گیرند. این تکالیف در ایران کدامند؟

تاریخ بیش از نیم قرن رژیم های بورژوایی سلطنتی و آخوندی در عمل نشان داده اند که تکالیف عقب افتاده بورژوا دمکراتیک در ایران به فرجام مطلوب نرسیده است. مسئله ارضی، مسئله ملی، مسئله زنان، مسئله دمکراسی (جمهوری بورژوایی) کماکان لاینحل باقی مانده اند. علت لاینحلی سنّت تکالیف بورژوا دمکراتیک نیز کوچکترین ارتباطی به شکل حکومتی دولت سرمایه داری ندارد (حکومت بورژوایی تاجدار، عمامه بسر یا کروات‌های همه دچار این تناقض ذاتی اند). سرمایه داری ایران بر خلاف بورژوازی اروپایی که محصول انقلاب های بورژوا دمکراتیک بود، از بالا توسط امپریالیزم بر ایران تحمیل شد. بورژوازی ایران به هر شکلی که ظاهر گردد خصلت انقلابی دارا نیست و قابلیت حل تکالیف عقب افتاده بورژوا دمکراتیک را ندارد. در نتیجه تحمیل یک نظام ناقص الخلقه بر ایران توسط امپریالیزم، حل تکالیف بورژوا دمکراتیک را مسدود کرده است. در جامعه ایران مناسبات کهن در کنار مناسبات پیشرفته مشاهده می شود. مناسبات سرمایه داری، شیبه سرمایه داری و پیشا سرمایه داری در پیوند با یکدیگر دیده می شوند. تا حل ریشه ای تکالیف بورژوا دمکراتیک این تضاد در جامعه باقی خواهد ماند.

دوم، ماهیت طبقاتی دولت بورژوا

اقتصاد ایران در بازار جهانی سرمایه داری ادغام شده است. فراشد این ادغام عوارض مخرب متعددی را ببار آورده است. اقتصاد ایران به علت تقسیم کار بین المللی تحمیل شده توسط امپریالیزم، عقب افتاده نگهداشته شده است. بخش عمده نیروی کار نیز غیر کارا و عقب افتاده باقی مانده است. و از همه مهتر به علت مداخلات انحصارات بین المللی ماهیت طبقاتی دولت تغییر کرده است. ایران بر خلاف ارزیابی مدافعان سازش طبقاتی، تحت کنترل یک نظام

به سخن دیگر، مارکس بر این اعتقاد است که برای اینکه «تضاد» جامعه به انقلاب منجر گردد، الزاماً اقتصاد حاکم نباید به رشد نهانی رسیده باشد، ارتباط بین المللی کشورها شرایط عینی را در تمام کشورها آماده می کند.

مارکس در مقدمه به نقد فلسفه هگل (ج ۳، ص ۱۷۹-۸۷)، در مورد تکالیف مرکب انقلاب می نویسد:

«مردم در آلمان در حال آغاز چیزی هستند که در فرانسه و انگلستان به پایان می رسد.»

«آلمان روزی خود را در سطح انحطاط اروپائی خواهد یافت، قبل از آنکه حتی سطح رهایی اروپائی را بخود دیده باشد.»

به عبارت دیگر، آلمان قبل از آن که انقلاب دمکراتیک خود را انجام داده باشد، خود را در آستانه انحطاط سرمایه داری و در نتیجه انقلاب سوسیالیستی خواهد یافت.

«رژیم آلمانی، نواقص متمدن دنیای سیاسی را که امتیازات آن را دارا نیست - با نواقص وحشیانه رژیم کهن - که تا حد اعلا در اختیار دارد - ترکیب کرده است.»

و یا دقیق تر:

«در فرانسه رهایی جزئی (رهائی تکه تکه، قدم به قدم) اساس رهایی عمومی (کامل) است. در آلمان رهایی عمومی شرط غیر قابل اجتناب رهایی جزئی است. در فرانسه این (رهائی جزئی) یک واقعیت است. در آلمان، به دلیل غیر ممکن بودن رهایی مرحله به مرحله است که (انقلاب) می باید به یک آزادی کامل منجر شود.»

«برای آلمان، این انقلاب ریشه ای، یعنی رهایی عمومی بشریت، نیست که تخیلی واهی است، بلکه رهایی جزئی.»

یعنی اگر در فرانسه به تدریج رژیم حاکم بیشتر و بیشتر دمکراتیک شده و شرایط برای انقلاب سوسیالیستی فراهم شده، در آلمان بدون چنین انقلابی امکان رهایی جزئی نیز نخواهد بود (این نظریات ریشه بحث انقلاب مداوم است که سالها بعد توسط تروتسکی در مورد انقلاب روسیه فرموله شد).

مارکس ادامه می دهد: «در آلمان، رهایی از قرون وسطی فقط هنگامی ممکن است که از پیروزی های جزئی بر این قرون نیز رها شویم. در آلمان هیچ قیدی شکسته نخواهد شد مگر آن که همه نوع قید و بند شکسته شود.»

این همه زمانی طرح می گردد که مارکس اعتقاد داشت، «در آلمان پرولتاریا اکنون در حال شکل گرفتن است.»

همین مواضع در خطبیه مارکس در اتحادیه کمونیست ها نیز یافت می شود. اما، تجربه کمون پاریس ۱۸۷۱ قطعاً مارکس را به نتیجه درهم شکستن کل دولت سرمایه داری (با تمام جناح بندی ها دورنی آن) رساند.

نقش نیروهای مترقی و آکادمیسین‌های «مارکسیست» در موقعیت کنونی همسویی با نیازهای طبقه کارگر و آماده سازی نظری و تئوریک آنها است و نه «میان بُر زنی» سیاسی و تغذیه تئوریک سازشکاران اپوزیسیون.

آقای مرتضی محیط در چه جبهه ای قرار گرفته اند؟

یازده اردیبهشت هزار و سیصد و هشتاد و یک

«دیر است یاران، به ره افتاده کاروان»

توکل در ادامه شرح توافق بر سر چهار محور «سرتنگونی جمهوری اسلامی» در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی، حکومت کارگری و شوراهای کارگران و زحمتکشان، و صدور یک بیانیه سیاسی» نتیجه میگیرد که اجلاس آنها، «صف چپ انقلابی را از تمام جریانات شناخته شده و مشخص بورژوازی» متمایز ساخته و همچنین از «هر چپ قلابی، رفرمیست و لیبرال»! اینها مضامین یک موفقیت بزرگ برای چپ است. برآستی برای چپی که تا بحال نتوانسته از جریانات شناخته شده و مشخص بورژوازی تمیز داده شود، تمایز آن از طریق توافق بر سر چهار محور با این جریانات شناخته شده، یک موفقیت است. قطعاً برای کسب موفقیت‌های بیشتر این چپ باید توافقاتی بدست آورد تا با گرایش‌های ناشناخته و غیر مشخص بورژوازی نیز تمیز داده شود.

آیا واقعا عدم موفقیت چپ نداشتن تمایز با احزاب لیبرال و تفسیری خوردگان تاریخ، مثل حزب توده و اکثریت بوده است. چگونه میتوان پذیرفت که «۱۶ حزب سازمان و گروه فعالین» قبل از اوت ۲۰۰۱ احزاب و سازمانهای چپ بوده اند، در حالی که آنها بعد از این تاریخ توانسته اند بر سر این چهار محور به توافق برسند و بعنوان چپ ظهور کنند. آیا این جریانات بعنوان چپ وارد اجلاس شدند و یا پس از خروج از اجلاس چپ شدند.

صرفنظر از محور چهارم یعنی صدور بیانیه که همواره قابل صادر کردن بوده، آیا سه محور دیگر، مضامین چپ در گذشته نبوده ۱؟ این احزاب و سازمانهای چپ که اینک بدور هم اتحادی را تشکیل میدهند و نام آن را بعداً تعیین خواهند کرد، حزب و سازمانهای چپ خود را در گذشته چگونه تعریف خواهند کرد، بطوریکه بتواند در ماهیت، با چپ متحد بعد از کشف نام اختلافی داشته باشد. اگر در ماهیت این چپ قبل از اتحاد، با ماهیت آن در شکل متحد آن، فرقی اساسی یافت نشود، در آنصورت این موفقیت بزرگ نثار که خواهد بود. اما برعکس، اگر فرق‌های اساسی یافت شود و این اتحاد بتواند مفهومی از چپ را به طبقه کارگر معرفی کند که تا قبل از آن نمونه اش مشاهده نشده است؛ اولین سوال طبقه کارگر از عناصر تشکیل دهنده این اتحاد، این خواهد بود که تاکنون این عناصر از زبان چه جریانی و با چه ماهیت طبقاتی به آنها رهنمود می داده اند. سوال بعدی این خواهد بود که طی چه روندی

پیشا سرمایه داری نیست. ماهیت رژیم به تدریج تغییر کرده است. دولت ما قبل از سرمایه داری ایران، از دوره مشروطیت (به ویژه انقلاب سفید شاه) به یک دولت بورژوا تبدیل گشته است. دولت خمینی در تداوم و با حفظ تمام خصوصیات رژیم شاه (با شکل ظاهری متفاوتی) از حرکت‌های توده ای ضد استبدادی استفاده کرده و به علت نبود رهبری سالم انقلابی، به قدرت رسید. شکل ظاهری آخوندی این رژیم نباید منجر به تجدید نظر طلبی در ارزیابی ماهیت یک دولت بورژوا گردد.

مفهوم تئوریک این تغییرات در جامعه ایران اینست که دوران «انقلاب دمکراتیک» در اتحاد با بورژوازی صنعتی علیه استبداد قرون وسطی ای سپری گشته است. استبداد آخوندی با استبداد نظام «پیشا سرمایه داری» کاملاً متفاوت است. در این دوره، لایحه های بورژوازی در اپوزیسیون علیه دولت «خود» بسیج نمی گردند. اختلافات آنها با هیئت حاکم تزئینی و دعوا بر سر قدرت است و پس از درون بورژوازی ایران هیچ عنصر ترقیخواهی وجود ندارد. به گفته مارکس (به نقل از مقاله آقای محیط) به محض استقرار دولتهای بورژوازی، شرایط عینی برای انقلاب پرولتاریایی و سرتنگونی آن آماده می شود. در ایران بورژوازی با «دو دلی» علیه استبداد حاکم مبارزه نمی کند. اپوزیسیون بورژوا در حال حفظ دولت بورژوازی است. انزجار بورژوازی از مبارزات مستقل کارگران علیه دولت به مراتب بیشتر از تنفر آن نسبت به هیئت حاکم است. زیرا با دولت فعلی در نهایت می تواند کنار آید. اما با طبقه کارگر هرگز! در نتیجه در عصر امپریالیزم اپوزیسیون بورژوا از متحدان پرولتاریا نیست - حتی اگر مخالف حکومت استبدادی کنونی باشد.

بنابراین دوره «انقلاب دمکراتیک» در ایران از لحاظ انتقال قدرت سیاسی دولتی، نقداً به پایان رسیده است. بورژوازی ایران با هر شکل و شمایلی سالهاست بر مصدر قدرت قرار گرفته است. بورژوازی ایران (چه در هیئت حاکم و چه در اپوزیسیون) به علت ادغام اقتصادی ایران در نظام سرمایه داری بین المللی در مقابل حل تکالیف بورژوا دمکراتیک لاینحل جامعه قد علم خواهد کرد. متحدان سرمایه داری بین المللی هرگز برای مردم تحت ستم ایران دمکراسی به ارمغان نخواهند آورد.

سوم ماهیت دولت آتی

رهبری طبقه کارگر (گرچه هنوز پراکنده و غیر آماده) تنها طبقه اجتماعی است که قادر به حل تکالیف ریشه ای دمکراتیک و ضد سرمایه داری خواهد بود. جمهوری شورائی تنها حکومت رهایی کننده کل قشرهای تحت ستم ایران از سلطه استبداد سرمایه داری است. در ایران انقلاب یا در یک مرحله (انقلاب کارگری که آغاز انقلاب سوسیالیستی است) صورت می گیرد یا از ابتدا محکوم به شکست است. از دیدگاه طبقه کارگر سرتنگونی یک نظام سرمایه داری آخوندی و جایگزینی آن با یک نظام سرمایه داری مدرن هیچ تغییری در وضعیت آنها نمی دهد.

این جدائی البته باید کامل باشد و نه ناقص. شاید از این طریق ماشین دولتی بورژوازی درهم شکند!

قوم سازی خصیصه بارز چپ سائتریزم و استالینیستی است. این متد غیر انقلابی از آنجا سرچشمه می گیرد که این گرایش اساساً اعتقادی به امر خود رهایی طبقه کارگر ندارد. لذا از طریق ساختن قوم و معمولاً شخصی بعنوان نفر اول یا رهبر قوم، ابتدا تلاش به قدرتمند شدن دارند و یا حداقل نشان دادن قدرت از طریق تبلیغات و سپس این آن قوم است که می آید و سایر اقوام و کلاً طبقه را نجات می دهد. امروز شسته رفته ترین این حالت در حزب کمونیست کارگری متجلی می شود. این قوم برای نجات ملت، خواهان حمایت آنهاست و به رای آنها نیازمند است. کسانی که میخواهند به رهایی برسند کفایت به آنها رای دهند، کار تمام است. از فردا صبح زود رهایی در دامنشان خواهد بود. این گرایشات که اساساً به قدرت طبقه کارگر بی اعتناست، قدرت این طبقه را در حمایت و در رای به خودشان جستجو می کنند. بعبارت دیگر طبقه باید خود را در این اقوام تعریف کند. طبقه کارگر مادام که به آنها اعتماد نکند و به آنها رای ندهد تحت استثمار باقی بماند! معمولاً شرایط دیکتاتوری در ایران دلیل آن است که این اقوام بتوانند بی ارتباطی خود با طبقه و غیر کارگری بودن قوم خود را توجیه کنند. اما آنجا که قرار است این طبقه به آنها پیوستند، دیگر یعنی از شرایط دیکتاتوری بمیان نمی آید. بعبارت دیگر دلیل نپیوستن آنها به طبقه نمی تواند همزمان دلیل نپیوستن طبقه به آنها باشد. تو گوئی دیکتاتوری تنها به آنها اعمال می شود و نه به آلهائی که در کف کارخانه ها هر لحظه آن را تحمل کرده یا آن مبارزه می کنند.

توکل البته در مقاله خود با این امر مرزبندی می کند. او می گوید: «ما از منافع طبقه کارگر، از تلاش برای شکل و آگاهی این طبقه سخن می گوئیم انجام این وظیفه جز از طریق دخالت در مبارزات طبقه کارگر ممکن نیست. اما نمی توان در این مبارزه مداخله نمود، مگر آنکه پاسخ های مشخصی به مطالبات مشخص کارگران داشته باشیم.» در اینجا او با طبقه، از قوم به زبانی دیگر سخن می گوید. در اینجا فرض بر این است که کارگران مطالبات مشخصی را از این گروهها دارند و در انتظار پاسخ های مشخص هستند. و این گروه ها برای شکل و آگاهی این طبقه دخالت در مبارزات آنها را در دستور خود قرار می دهند. لذا میتوان نتیجه گرفت که اولاً پاسخگوی عدم آگاهی و شکل یابی طبقه کارگر، این گروهها هستند و ثانیاً آنگاه که خود طبقه کارگر بدون دخالت این گروه ها به آگاهی رسید و دست اندر کار شکل های خود شد، رسالت چپ به پایان می رسد.

البته پر واضح است که منظور توکل از آگاهی، آگاهی سوسیالیستی میباشد. اما همزمان پر واضح است که هر گاه چپ خود را بطور جداگانه سازمان داده و در پی اتحاد های گوناگون هدف قدرتمند شدن خود را دنبال می کند، تا پس از آن بتواند با «ارتباط ارگانیک» با

و بر اساس کدام تحول مشخص، این جریانات با گذشته ی خود از طریق یک اتحاد عمل خط و مرز کشیده، بطوریکه خط و مرزهای قبلی آنها با چپ قلابی هم مخدوش نشده باشد. زیرا که این جریانات قبلاً و بطور منفرد هم همواره با همه گونه گرایشات و چپ قلابی خط و مرز می کشیدند.

سه محوری که چپ پراکنده با به توافق رسیدن بر سر آن متحد میشوند، ارمغان چپ برای جنبش کارگری خواهد بود و یا برعکس، فشار مبارزه طبقاتی، توافق بر سر این محورها را از طرف جنبش طبقه کارگر برای چپ به ارمغان می آورد. این سوالی است که توکل اینگونه به آن جواب می دهد: «توافق بر سر این محورها تنها یک پیروزی برای نیروهای شرکت کننده در اجلاس نبود، بلکه دست آورد مهمی برای جنبش کارگری، کمونیستی و چپ ایران بود.» این است ارمغان چپ برای جنبش کارگری. لابد طبقه کارگر از این پس باید خود را آماده کند تا بتواند از «مداخله گری» چپ متحد که در شکل پراکنده اش وجود نداشت، استقبال کند.

تحولات چپ یا دگردیسی عمه به عمو

متداول است که چپ برای انتقاد به خود از مواردی صحبت می کند که خواهان طرد آنهاست تا بتواند چپ باشد. این موارد که معمولاً با این گرایشات متولد می شود و همراه آنها به حیات خود ادامه می دهد، قبل از طرد هم، این گرایشات را چپ جلوه می دهد. بعبارت دیگر این گرایشات همواره چپ هستند. چه با مواردی که باید از خود دور کنند تا چپ باشند و چه بعد از دور کردن آن موارد از خود. اما در هر دو دوره، قبل و بعد از طرد این موارد، چه کسی جرات خواهد کرد به این گرایشات بگوید که بالای چشمتان ابروست. برای مثال به نمونه ای که توکل به آن اشاره می کند نگاه می کنیم. او می گوید: «شرم آور است که ۱۶ حزب و سازمان و گروه فعالین، بیانیه ای در سطح جنبش منتشر کنند، از توافق بر سر سرنگونی جمهوری اسلامی، در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی، حکومت کارگری و شوراهای کارگران و زحمتکشان سخن بگویند، اما چندین ماه بگذرد و یک اقدام عملی مبارزاتی و ولو جزئی را سازمان دهی نکنند. دلیل این بی عملی در کجاست؟» شاید دلیلش همان دگردیسی عمه به عمو باشد. زیرا که تا قبل از توافق آنها بر سر محور شکستن ماشین دولتی بورژوازی، این گرایشات بر اساس تصاحب این ماشین، به نام چپ سازماندهی میشوند. پس از کشف تاریخی در هم شکستن این ماشین و بدون نقدی مارکسیستی به گذشته خود مبنی بر این که چرا تا بحال اینگونه فکر نمی کردند؛ و درست به دلیل فقدان همین نقد، دوباره با بیان مکرر ما، که باید چه بکنیم و چه نکنیم، تصویر نوین از درهم شکستن ماشین دولتی اینگونه ارائه می شود: «ما باید در پلاتفرم خود/علام کنیم که ما خواهان جدائی کامل دین از دولت و مدارس از مذهب هستیم»

چرا مارکس سوسیالیزم را به شکل جنینی در دل سرمایه داری می دید. و اینکه تولد این جنین دردهای زایمان را تا مدتی با خود همراه خواهد داشت. مادامیکه آن دردها از بین نرفته اند ما همچنان در جامعه طبقاتی و یعنی زمین بورژوازی بسر می بریم. هر چند که طبقه کارگر قدرت سیاسی را نیز بدست گرفته باشد.

جنبش کارگری در همین زمین و به جهت دست یابی به اهداف خود از امکانات موجود در همین زمین به هدف تبدیل آن به زمین سوسیالیستی تلاش می کند. با درک این دیالکتیک است که میتوان از تناقضات جلوگیری کرد. بعنوان مثال. چرا باید از یکطرف تشکلات مستقل کارگری را بازی در زمین بورژوازی بنامیم زیرا که این تشکلات به زعم منتقدین، مبارزات سندیکائی و صنفی محسوب می شود. و از طرف دیگر بقول توکل اتحاد رزمنده ای که قرار است تشکیل شود این دستورات را پیش روی خود می گذارد. «باید در خارج از کشور یک رشته آکسیونهای اعتراضی به ویژه در دفاع از مبارزات و مطالبات کارگران سازماندهی کنیم. سازماندهی آکسیونهای اعتراضی بویژه در دوره نخست فعالیت که مبارزه ما باید در داخل انعکاس وسیعی پیدا کند، حائز اهمیت جدی است. بدون یکرشته آکسیون های اعتراضی که قدرت و نیروی ما را نشان می دهد، نه در داخل و نه در خارج ما را جدی نخواهند گرفت. علاوه بر این مابرای جلب حمایت اتحادیه های

کارگری سازمانهای چپ جهانی از جنبش کارگری ایران تلاش کنیم.» آیا این اتحادیه ها در زمین سوسیالیستی بازی می کنند؟ در کدام زمین و خطاب به چه کسانی آکسیونهای اعتراضی بوجود می آید تا نیروی ما را نشان دهد؟ چرا برای جدی گرفتن ما در داخل (قطعا منظور از داخلی ها طبقه کارگر است) باید حرکتهایی صورت گیرد که اگر همانها در داخل صورت بگیرد جدی نیست، صنفی است و غیر سیاسی؟ و در نهایت آلهانی که قرار است در داخل ما را جدی بگیرند در چه هیئت و تشکلی ظاهر می شوند. آیا داخلی ها بطور کلی مد نظر است و یا آن بخش از جنبش کارگری که خود را در تشکلات مستقل، سازماندهی کرده اند؟

محور پنجم کدام است؟

اصولاً آنچه که در طیف چپ فراموش می شود تعیین معوری است که بتوان بدور آن در پراتیک متحد شد. این کمبود همواره هم در خدمت متمیزه شدن چپ بوده و هم در خدمت تشکیل پیکر واحد از اجزای این چپ. و آن عبارت از این است که چپ باید باور کند که بدون حضور آنها، جنبش کارگری همواره در بطن جامعه در حال حرکت است. اما اگر بپذیریم که چپ مارکسیست پایگاه معنوی طبقه کارگر و این طبقه پایگاه مادی آن چپ است لذا باید این را نیز بپذیریم که ذوب این هر دو در یک دیگر شرط قدرتمند شدن جنبش کارگری خواهد بود. تفاسیر سنتی شبیه اینکه ما چپها پیشرو طبقه کارگریم، که از یک درک استالینیستی ریشه میگیرد همواره به این جنبش بطور اعم

طبقه کارگر در امر تشکلی یابی و آگاهی ایشان نقش ایفا کند، مادام که نتواند این «ارتباط ارگانیک» را برقرار کند (این ضعف همواره مضمون اصلی انتقاد چپ به خود بوده است). در بهترین حالت از سکتاریزم و قوم سازی سر در می آورد. و در بدترین حالت اساساً «هلاش برای تشکلی و آگاهی این طبقه» از طریق گروه های خود را به کنار گذاشته و بدنبال نفوذ آگاهی، ناشی از جنگ بین جناحهای مختلف بورژوازی حاکم میافتد.

دراثر تضاد و جنگ عمامه ها، یا جنگ بین اصلاحات و مدنییت، توسعه سیاسی و لاتییتسه با اسلام ناب محمدی و ذوب در ولایت، هجوایاتی به بیرون درز می کند که در طول تاریخ بعنوان ایدئولوژی بورژوازی یا آگاهی کاذب شناخته شده است. حال اگر در مقاطع حساس طبقه کارگر به دشمن دشمنان خود رای دهد، از نظر این حضرات، مرحله آگاهی به پایان رسیده و از این طریق خود این حضرات به آگاهی می رسند. کار بعدی آنها این خواهد بود که این آگاهی را به اخلاقیات بورژوازی تزئین کنند. خشونت خوب نیست، به انقلاب نیازی نیست، قانون گرایی، به کمال اخلاقی رسیدن، حق شهروندی، همه با هم برابریم، برای رسیدن به اهداف همبستگی همگی، از آنارشی تا مونارشی و... از مضامین این اخلاقیات است. بدینگونه دسته دوم، مهر خود را به طبقه کارگر حلال می کند تا جانش آزاد شود.

دسته اول اما همچنان درشش ویش «ارتباط ارگانیک» بسر می برد. هر مقدار بی ارتباطی ارگانیک با این طبقه تاکنون، البته چیزی از عیار چپ بودن این دسته نمی کاهد. این حقیقت که پیشرو کارگری توانسته است بدون ارتباط ارگانیک این دسته، خود را در تشکلی مستقل متشکل کند، برای آنها قابل تصور نیست. لذا طبیعتاً در واکنش به این حقیقت، انواع تناقض گوییها مرسوم می شود. گروهی اساساً وجود هرگونه تشکلی را نفی می کنند. گروهی دیگر با پذیرش ضمنی آن، اینگونه مبارزات را کار روتین کمونیستی نمی شناسند. گروه دوم که طیف های مختلفی را در بر می گیرد، اساساً اینگونه تشکلی یابی را «بازی در زمین بورژوازی» قلمداد می کند و در مقابل، کار روتین کمونیستی را پیشنهاد می دهد (۱). البته این پیشنهاد خود به شکل روتین بیان نمیشود، بلکه با دقتی میکروسکپی میتوان دریافت که کار روتین کمونیستی همانا تشکلی یابی شورائی کارگران است.

پس واضح است که با این نگرش هرگونه تشکلی یابی غیر از آن، بازی در زمین بورژوازی محسوب می شود. تو گویی که رفقای مدافع این نگرش از زمین سوسیالیستی که توسط قیام کارگران ایجاد شده باز میگردند. زیرا که در آنجا آنها شوراها را دیده اند که محصول همان قیام بوده و در این زمین، شورائی را نمی بینند که نهاد قیام باشد. کمیته های مخفی کارگری البته میتوانند به شکل شورائی اداره شوند و بعنوان نهاد قیام ظهور کنند. اما شوراها کارگری خود محصول این قیام خواهند بود. درک مارکسی این دیالکتیک به ما می آموزد که

است که می‌تواند به چپ حیات دهد و نه استقلال در اتحاد. چپ مارکسیست برای برقرار کردن ارتباط ارگانیک با پیشرو کارگری و حل شدن در آن، نیاز به رقابت با سایر جریانات، از طریق اتحادهای بی ارتباط با نیاز جنبش طبقه کارگر ندارد. گام گذاردن در این مسیر، پررنگترین و شفافترین خط و مرزها را با چپ رفرمیزم و لیبرال، ترسیم میکند.

محل تلاقی چپ مارکسیست نه در اتحادهای جداگانه و مستقل بلکه اینک در نقطه تماس با پیشرو کارگری است. از طریق گسترش یک شبکه وسیع همبستگی با طبقه کارگر، یکدیگر را در درون جنبش این طبقه پیدا کنیم. بکوشیم تا از طریق چنین شبکه ای به کاروان در حرکت جنبش انقلابی طبقه کارگر بپیوندیم.

یاران، باور کنید، به ره افتاده کاروان (همه تاکیدات از ماست)

۱۴ اسفند ۱۳۸۰

(۱) تشکیلات مستقل کارگری و بازی در زمین بورژوازی! (مقاله ای از کمونیست امروز)

گزارشی از اول ماه مه

در فرانسه

یک میلیون و نیم در سراسر فرانسه برعلیه «لوپن»، کاندیدای ریاست جمهوری نفوذاشیست آن کشور، روز اول ماه مه تظاهرات کردند. در سالهای اخیر این یکی از بزرگترین تظاهرات در پاریس بوده است. صدها هزار نفر از اتحادیه های کارگری، دانشجویان، مهاجران و کارگران حرفه ای در روز اول ماه مه، برعلیه خط راست افراطی به نمایندگی «ژان - ماری لوپن» و حزب «جبهه ملی» اش به اعتراض رژه رفتند. حدود یک میلیون و نیم در سراسر فرانسه برعلیه «لوپن» به اعتراض راهپیمایی کردند.

علاوه بر تظاهرات پاریس، حدود ۴۰۰ تظاهرات دیگر در سایر شهرهای فرانسه نیز برگزار گردید: در «لیون» ۵۰،۰۰۰ نفر، در «بوردو»، «تولوس» و «گرنوبل» ۴۰،۰۰۰ نفر، در «مارسی»، «لیل» و «نانت» ۳۰،۰۰۰ نفر و در «استرازبورگ» ۱۵،۰۰۰ نفر. حتی در شهرهای کوچکی مانند «سن نر» ۱۴،۰۰۰ نفر و در «رون» ۱۳،۰۰۰ نفر به راهپیمایی پرداختند.

«لوپن» ۱۷/۲ درصد آرا را در دوره اول بدست آورد و به اینصورت از نخست وزیر وقت که از «حزب سوسیالیست» و کاندیدای دیگر ریاست

و به خود چپ بطور اخص ضربات کاری وارد کرده است. یک نگاه حتی از دور به گذشته چپ گواه این مدعاست. بارها این چپ از جنبش طبقه عقب تر بوده و این طبقه بوده که نشان داده پیشرو این پیشروان بوده است.

درک مارکسیستی از رابطه چپ مارکسیست با طبقه بطور اعم و پیشرو کارگری بطور اخص، از مرزهای زمخت بین چپ و طبقه عبور می کند. تنها از درآغوش گرفتن این هر دو باهم است که میتوان دشمن طبقاتی را درلابلای بازوان این پیوند خرد کرد. بر عکس تا زمانی که چپ تصور می کند که بطور جداگانه باید بتواند قدرتمند شود و حضوری قدرتمند را ارائه دهد و سپس ارتباط «ارگانیک» با طبقه بر قرار کند، تنها توانسته است سکتاریزم را پر قدرت به نمایش بگذارد. بر خلاف تصور توکل که می گوید، «ما لافل برای یک دوره، مطلقاً باید مستقل حرکت کنیم و از هرگونه اتحاد عملی حتی با نیروهای کمونیست و چپ پرهیز کنیم، چرا که در این دوره ما باید با عمل مستقل مان موجودیت مان را اعلام نماییم» با تعیین محور همواره با پیشرو کارگری اولاً مرز ما و آنها از بین می رود ثانیاً یکی بر دیگری اولویت پیدا نمی کند ثالثاً از هرگونه خرده کاری جلوگیری می شود ...

توکل در پاراگراف ذکر شده با تخفیف می گوید لافل برای یک دوره. و اگر تخفیفی ندهد لابد حداکثر تا اطلاع ثانوی از آن استنتاج می شود. میخواهد که مطلقاً مستقل حرکت کنند. شاید این حرکت بتواند مستقل باشد اما مطلقاً همبسته نخواهد بود. این تنها می تواند در بهترین حالت، همبستگی عده ای حزب و گروه، مستقل از جنبش واقعی طبقه کارگر باشد.

در پیوندی که برای جنبش کارگری ایجاد می شود اما پیشرو کارگری در آن حضور ندارد، نگرشی یافت می شود که ماهیت این پیوند را همان ماهیت قوم سازی جلوه می دهد. تعیین محور با جنبش کارگری و برابری جنبش کارگری در خدمت هدف درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی و بدست گرفتن قدرت توسط طبقه کارگر. هرگونه توهمی از اتحاد بطور جداگانه و مستقل را منتفی می کند. حتی با تکیه بر تجربه و آزمون و خطا هم می توان دریافت که دوره قدرتمند شدن چپ به منظور گرفتن دست طبقه برای آموختن شیوه راه رفتن، سپری شده است. جنبش کارگری شیوه راه رفتن را خود آموخته است. اینک نیازمند حمایت در راستای پیمودن است. حمایت در جهت هر چه پرتوانتر کردن گام ها به سوی رهائی است.

برای چپ مارکسیست، درک چگونگی ارتباط ارگانیک با پیشرو کارگری و از این راه، یاری درساختن ساختمان حزب پیشتاز انقلابی طبقه کارگر، مساله حیاتی و یا به عبارتی، مساله مرگ و زندگی چپ است. این حقیقت علت وجودی چپ مارکسیست را توضیح میدهد. حیات چپ در اتحاد آن با اجزای خود نیست، بلکه اساساً در ادغام با پایگاه مادی خود و در راس آن پیشرو کارگری است. درک این امر

از اواخر دهه ۱۹۸۰، کارگران بارها سعی کرده اند تا اتحادیه های مستقل کارگری بوجود بیاورند تا از طریق آن صدای خود را بطور مستقل بگوش عموم برسانند. اما تمام این کوششها بسرعت سرکوب گشته و رهبران آن زندانی شده اند.

ارتباط بین اتحادیه های کارگری سایر کشورها با مسئولان اتحادیه کارگری رسمی چین بنام «فدراسیون اتحادیه های کارگری چین» رو به افزایش است. اما موضوع ایجاد اتحادیه های کارگری مستقل و زندانی شدن فعالان کارگری به ندرت مورد بحث آنها در این تماسها قرار نمیگیرد.

سازمان عفو بین الملل از مقامات چین میخواهد تا به کارگران اجازه دهد تا آزادانه و بطور کامل از حقوق اجتماعی اشان بهره مند شده، حق بیان و تجمع داشته باشند و آن شامل حق ایجاد اتحادیه های مستقل کارگری و تظاهرات آرام است و کارگران نباید از این بابت مورد بازداشت یا شکنجه قرار گیرند.

زمینه قبلی:

با انتقال از اقتصاد دولتی به اقتصاد بازار آزاد، موسسات دولتی بزرگ تعطیل شده و باعث بیکاری میلیونها کارگر گردید. به کارگر اخراج شده قول کمک مالی و دریافت حقوق بازنشستگی داده شده، ولی هرگز به مرحله عمل در نیامده است. در چند مورد، دیده شده که کارفرمایان تبهکار به صندوقهای کمک مالی کارگران به نفع خود دستبرد زده اند.

برای آنانکه شاغل هستند، شرایط کار اغلب بسیار طاقت فرسا است. اضافه کاری در اغلب موارد اجباری است، ازدواج کردن برای کارگران ممنوع است، کارگران حق رفت و آمد در محیط کارخانه را ندارند حتی اگر ساعت کار آنها نباشد، کارگران در حین کار حق حرف زدن یا یکدیگر را ندارند و اگر به دفعات متعدد به دستشویی بروند، جریمه نقدی میشوند و اگر شکایتی داشته باشند یا بالاخره اخراج میگردند و یا به شکایت آنها کوچکترین توجهی نمیشود.

کارگران اغلب با مواد شیمیایی خطرناک یا مواد قابل انفجار بدون ایمنی لازم تماس مستقیم داشته، کار میکنند. لذا سوانح صنعتی امری معمولی بشمار میآید.

ایجاد اتحادیه های کارگری مستقل در چین مجاز نیست. در اصلاحاتی که در اکتبر سال ۲۰۰۱ در قانون کار جمهوری دموکراتیک مردم چین پیاده شد، با وجود چند اصلاحیه، نه تنها به وضع کارگران کمکی نکرد که در مواردی چند قدم هم به عقب برد. در قانون جدید، هنوز هم کارگران آزادی تجمع و بیان ندارند.

بقول روزنامه رسمی آن کشور، «معاون وزیر کار چین اعلام نمود که تا سال ۲۰۰۶، جمعیت بیکاران آن کشور به ۲۰ میلیون نفر خواهد رسید که خود میتواند زمینه ای برای نا آرامی در کشور گردد». (واشنگتن پست)

جمهوری، «لئونل ژوسپن» پیشی گرفت. «ژاک شیراک» کاندیدای «حزب گل ایستها» دوم شد.

در دوره اول، شکست «ژوسپن» و پیروزی «لوپن» مردم سراسر فرانسه را تکان داد. برخورد احزاب چپ درون دولت، اتحادیه های کارگری و دستگاههای ارتباط جمعی در برابر این مسئله، تبلیغ بر علیه فاشیزم و دفاع از انتخاب مجدد «شیراک» بود. «شیراک» کسی است که با تعلقش به جناح راست، کمپین قانون و مقررات را راه انداخته و از شدت بخشیدن به فشار بر روی طبقه کارگر فرانسه حمایت کرده است.

اعتراض اول ماه مه، لذا تبدیل به حمایت از «شیراک» شد! دو جریان تروتسکیستی «نبرد کارگر» و «اتحادیه کمونیستهای انقلابی» راهپیمایی داشتند، ولی هیچگونه قدمی برای ارائه یک سیاست مستقل برنداشتند.

رفورمیستهای «حزب سوسیالیست» و استالینیستها دفاع خود از «شیراک» را انتخاب بین بد و بدتر توجیه کردند.

در چین

به گزارش سازمان عفو بین الملل:

رشد نا آرامی بین کارگران در چین، با سرکوب از جانب رژیم روبرو شده است: زندانی شدن، شکنجه شدن و نداشتن حقوق اولیه انسانی مانند آزادی بیان و تجمع از جمله اولین حربه های رژیم بر علیه کارگران است.

در گزارش سازمان عفو بین الملل آمده است: «اعتراضات کارگران خشمگین به علت بیکارسازیها، حقوقهای عقب افتاده، شرایط کار نامناسب و فساد در بخش مدیریت، با ضرب و شتم و سرکوب روبرو شده است. برخورد بین پلیس مسلح و کارگران منجر به لطمات جانی و دستگیری پیشروان کارگری گردیده است. اینگونه تظاهرات معمولاً از طرف دستگاههای ارتباط جمعی رژیم مسکوت میماند، زیرا مسئولان نمیخواهند تا ابعاد عظمت آن در سطح عمومی شناخته شود».

«خیلی از فعالان کارگری و هواداران شان در طول تظاهرات یا بلافاصله بعد از پایان آن دستگیر شده، کتک خورده و سپس آزاد شده اند. برخی دیگر که عموماً شامل سازماندهندگان تظاهرات هستند، دادگاهی شده و زندان طویل المدت گرفته اند. روزنامه نگاران و وکلا هم چنانچه از کارگران دفاع کنند، مورد خشم و تهدید و دستگیری قرار میگیرند».

«کائو ماتوینگ» یکی از فعالان کارگری که در کارخانه ابریشم بافی «فونینگ» در استان «جیانگ سو» کار میکند، گفت که در سال ۲۰۰۱ هفت ماه زندانی خود را در بیمارستان «یانچنگ» بخش ۴ گذراند. در آمدت به او با زور مواد مخدر میدادند و از شوک الکتریکی برای شکنجه اش استفاده میکردند. علت دستگیری او سازماندهی یک اعتصاب و کوشش برای ساختن یک اتحادیه کارگری بر علیه کارفرمایان تبهکار کارخانه بود.

کارنامه‌ی «سوسیالیست‌های انقلابی ایران»

م. رازی

(ادامه از شماره ۱۱۲ کارگر سوسیالیست)

بخش یازدهم: دوره دوم: از قیام تا ۱۳۶۲

«حزب کارگران سوسیالیست» از انشعاب تا کنگره

ب) موضع حزب در باره ماجرای اشغال سفارت آمریکا

علیرغم فقدان مقاومت پیگیر و قاطع علیه ضد انقلاب، حملات رژیم پس از مدتی کارآیی خود را از دست داد. خفقان شکسته شد و گشایش نسبی در سطح جامعه مشاهده شد. مقاومت و مقابله نظامی مردم کردستان، رژیم را وادار به عقب نشینی کرد. در چنین شرایطی رژیم اشغال سفارت آمریکا را سازمان داد. حزب طی اعلامیه ای، ضمن دفاع از مبارزات ضد امپریالیستی توده ها، اشغال سفارت را به عنوان واکنشی در مقابل شکست در کردستان و جلوگیری از مبارزات واقعا ضد امپریالیستی توده ها ارزیابی کرد. «..... هیأت حاکم جدید چگونه می تواند به مبارزه با امپریالیسم پرود هنگامی که با یک دست ارتش وابسته به آن و سازمان یافته توسط مستشاران آن را بازسازی می کند و با دست دیگر مردم مبارز و انقلابی را خلع سلاح می سازد؟ اینان چگونه می توانند ادعای ضد امپریالیست بودن داشته باشند، هنگامیکه نیروهای مترقی و ضد امپریالیست ایران را سرکوب کرده اند.....؟ چگونه می توان مردم ایران را در مبارزه علیه امپریالیسم متشکل ساخت هنگامی که ابتدائی ترین حقوق دموکراتیک آزادی بیان و تشکیل پامال شده اند؟ چگونه می توان وحدت ضد امپریالیستی توده های رنج دیده مردم را مستحکم کرد هنگامی که ملیتهای ستم دیده ایران وحشیانه سرکوب می شوند؟ چگونه می توان ایران را به پایگاه ضد امپریالیستی در منطقه بدل کرد هنگامی که حاکمیت سیاسی از مردم سلب شده است؟ اقدامات و برنامه های هیأت حاکم اثبات کرده است که آنها نه مایل و نه قادر به مبارزه قاطعانه با امپریالیسم هستند. و واکنش هیأت حاکم به جریان اشغال سفارت آمریکا خود نمونه ای از ضعف و تزلزل در مقابل امپریالیسم است. نخستین واکنش آن کوشش فراوان در جلوگیری از گسترش و تعمیق مبارزات ضد امپریالیستی است..... اما هیأت حاکم بداند که احساسات ضد امپریالیستی توده های محروم و ستم کشیده ایران سخت عمیق است. آنها علیرغم تمام تلاشهای هیأت

آنانکه اعتراض میکنند، بازداشت، مضروب و مورد شکنجه قرار میگیرند. در گزارش ۱۶ صفحه ای سازمان عفو بین الملل که در پی ۳۰ صفحه گزارش از بررسی وضعیت کارگران چین نوشته شده، آمده که با کارگران دستگیر و بازداشت شده، بخصوص فعالان کارگری و سازماندهندگان مبارزات کارگری، بطور اخص برخوردی خشن صورت میگیرد.

کارگران چین که در طول دهه های گذشته عادت به داشتن شغل ثابت و حقوق و مزایای همیشگی داشته اند، اکنون به علت اینکه شرکتهای دولتی به دنبال سود بیشتر هستند، صدها میلیون رشته کاری را حذف کرده و قرار است چند میلیون دیگر نیز بر اساس قانون جدید حذف شوند. حذف اینگونه مزایا و بیکارسازی ها علت و معلول این مبارزات شده است.

در آلمان

در برلن یکی از شدید ترین برخوردها در طی سه سال گذشته بین تظاهر کنندگان و مأموران پلیس رخ داد. تظاهر کنندگان پاره سنگ، پاره آجر و شیشه های نوشابه به طرف پلیس پرتاب میکردند. ۸۰ تن از افراد پلیس زخمی و زنی به حالت مرگ افتاد. ۲۵ تن از تظاهر کنندگان دستگیر شدند.

در ایتالیا

به علت رابطه تلخ بین اتحادیه های کارگری و نخست وزیر ایتالیا، بیش از نیم میلیون نفر روز اول ماه مه به اعتراض بر علیه اصلاحات پیشنهاد شده دولت برخاستند. تظاهر کنندگان معتقدند که رفرفهای جدید، بیکارسازی را برای کارفرمایان آسانتر میکند.

در سوئیس

در شهر زوریخ پلیس، از گاز اشک آور و تیرهای لاستیکی به طرف تظاهر کنندگان استفاده کرد.

در انگلستان

در لندن تظاهرات ۷۰۰۰ نفره بر علیه جهانی شدن سرمایه، منجر به دستگیری ۸ نفر گردید.

سارا قاضی

۱۵ مه ۲۰۰۲

شرایطی که انقلاب ایران هر روز ابعاد گسترده تری می گیرد بازسازی دستگاه سرمایه داری مستلزم چنین سیاست هایی است.... (در باره قطع روابط دیپلماتیک با آمریکا، چه باید کرد؟ شماره ۱۴، دوره دوم، ۳۰ فروردین ۱۳۵۹).

اما، در مقابل عوام فریبی رژیم به منظور تحمیل توده ها و سرکوب جنبش کارگری، اغلب نیروهای 'مدافع طبقه کارگر'، بار دیگر، تحرکی نشان ندادند. کلیه سازمانها از 'مبارزات ضد امپریالیستی' رژیم مبهوت گشته و مبارزه شان به گوش فرا دادن به 'افشاگری های دانشجویان پیرو خط امام، در مقابل سفارت آمریکا خلاصه شد: رژیم نیز میوه های 'مبارزات ضد امپریالیستی' خود را یک به یک چید: تحمیل قانون اساسی، انتخابات مجلس و تعیین رئیس جمهور و نهادهای رسمی قدرت دولتی، حمله به شوراهای کارگری ('خانه کارگر' اشغال شد)، حمله به تنها سنگر تبلیقاتی مبارزین علیه رژیم، یعنی دانشگاهها (کلیه دانشگاه تحت لوای 'مبارزه با امپریالیسم' و انقلاب فرهنگی، بسته شدند). علیرغم تمام حملات آشکار رژیم به دستاوردهای طبقه کارگر و جنبش دانشجویی، سازمان فدائیان، در سر مقاله کار شماره ۵۹، نوشت که 'واقعیت این است که آیت الله خمینی، رهبری مبارزه با امپریالیسم آمریکا را همچنان در دست دارد.... حکومت کنونی هم چنانکه بارها اعلام داشته ایم حکومتی 'وابسته' نبوده و نیست.... و هر آن کس به 'مبارزات پر شور' ضد امپریالیستی حکومت 'خدشه وارد کند خائن بوده است. در پاسخ به این سر مقاله، چه باید کرد چنین نوشت: '.... ولی هم اکنون کدام 'مبارزات' به رهبری 'آیت الله خمینی' و حکومت 'غیر وابسته، فعلی در جریانند؟ تشکیل مجلس قلابی ضد انقلابی؟ بمباران بی وقفه و کشتار دائمی در کردستان؟ انقلاب فرهنگی، چماقداران سرمایه داری؟ حمله به شوراهای کارگری برای منحل کردن آنها؟ به گلوله بستن تظاهرات بیکاران؟ توقیف مطبوعات؟ بستن چاپ خانه ها و بنگاه های انتشارات و ضرب و جرح صاحبان آنها؟ آیا اینها هستند آن 'مبارزات پر شور' که نباید بر آنها خدشه وارد شود؟... ماهیت طبقاتی دولت کنونی چیست؟ چرا فدائیان از دادن پاسخ به این سوال طفره می روند؟... هر کسی که حتی با الفبای مارکسیسم آشنایی نداشته باشد. اما واقعیات ساده یک سال و چند ماه گذشته را درک کند می داند که حکومت کنونی حکومتی است متکی بر دولت سرمایه داران و به طور پیگیر در جهت حفظ تحکیم مناسبات سرمایه داری در ایران تلاش می کند.... به همین دلیل 'مبارزه ضد امپریالیستی' حکومت بر خلاف خواست ها، مبارزه ضد امپریالیستی زحمتکشان، دستاویزی برای سرکوب، تحت لوای وحدت است. مگر دانشگاهها را تحت عنوان مبارزه با امپریالیسم اشغال نکردند؟ مگر به کردستان تحت عنوان مبارزه با امپریالیسم حمله نکردند؟ مگر تحت لوای وحدت ضد امپریالیستی نگفتند شورا بی شورا؟... کسی که در این شرایط بگوید نباید به حکومت 'خدشه' وارد کرد در واقع بر سیاست های ضد دمکراتیک، ضد مردمی و ضد انقلابی

حاکم به گسترش و تعمیق مبارزات ضد امپریالیستی تا سرنوشت سرمایه داری خدمتکار امپریالیسم ادامه خواهند داد.... (اعلامیه جناح مبارز حزب کارگران سوسیالیست در باره اشغال سفارت آمریکا، چه باید کرد، شماره ۶، دوره دوم، ۲۶ آبان ۱۳۵۸).

ماجرای سفارت، در واقع، از طرفی اقدامی بود در جهت خنثی کردن شکست نظامی در کردستان تدارک تهاجم مجدد، توده های زحمتکش و خرد کردن روحیه مبارزه جویی آنها، و از طرف دیگر مستحکم کردن جناح آخوندها سرمایه دار در مقابل 'لیبرالها'. از یک سو، کلیه مبارزات واقعا ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری توده ها از جهت اصلی آن منحرف گردید - تدارک در جهت کنترل بر تولید توسط پرولتاریا، تصرف زمینها توسط دهقانان فقیر، کنترل بر آموزش و پرورش توسط دانشجویان و تشکلات کارگری و دهقانی، دانشجویی.... خنثی گردید. از سوی دیگر، کلیه سیاستها علیه توده ها بر دوش جناح لیبرال (بازرگان) گذاشته شد. پنج ماه پس از اشغال سفارت در 'چه باید کرد' چنین آمد: '.... کارنامه مبارزات ۵ ماهه ضد امپریالیستی این مجریان جدید سیاستهای طبقات دارا که خود را مدافع و رهبر مستضعفین جا زده اند، چه بوده است؟ اقدام به قطع صدور نفت به آمریکا هنگامی که دولت آمریکا خود تصمیم به تحریم نفت ایران گرفته است و 'اقدام' به قطع روابط دیپلماتیک با آمریکا هنگامی که دولت آمریکا خود این روابط را قطع کرده است آیا در این ۵ ماهه از مذاکرات سری، با امپریالیسم خودداری کرده اند؟ خیر آیا در این ۵ ماهه حتی یکی از قراردادهای اسارت بار میان دولت ایران و امپریالیسم آمریکا را لغو کرده اند و یا متن آن را منتشر ساخته اند؟ خیر! آیا حتی یک دلار از سرمایه های آمریکایی در ایران را مصادره کرده اند؟ خیر! آیا انحصار تجارت خارجی را از دست سودجویان سرمایه دار و دلان امپریالیسم خارج کرده اند؟ خیر! پس چه کرده اند؟ به بهانه حفظ 'وحدت کلمه در برابر شیطان بزرگ' هر گونه مبارزه حق طلبانه مردم ستم دیده و زحمتکش را 'ضد انقلابی'، 'انحرافی'، 'وابسته به آمریکا' قلمداد کرده، تمام تلاش خود را جهت سرکوب آن انجام داده اند.... به بهانه 'تدارک مبارزه با آمریکا' کارگران و زحمتکشان ایران را که از بیکاری و تورم به ورطه فلاکت کشیده شده اند، از مبارزه بر حذر داشته اند و به 'صبر'، کاهش مصرف، و تن دادن به سیاست ضد کارگری خود تشویق کرده اند.... به بهانه بسیج عمومی، و ایجاد ارتش ۲۰ میلیونی نیروهای سرکوب خود را تقویت کرده اند، و دستگاه خفقان را عریض و طویل تر کرده اند.... واقعیت سیاسی در ایران بدترین گونه است که هیأت حاکم مجبور است برای حفظ نهادهای امپریالیستی و جلوگیری از تلاشی کامل آنها توسط مردم به عوام فریبی های ضد امپریالیستی دست بزند برای سرکوب انقلاب ایران و پیشگام جنبش توده ای آمریکا را بهانه کند و برای توجیه سیاست ورشکسته خود در بازسازی نظام ظلم و استثمار سرمایه داری ضرورت به راه انداختن تولیدات داخلی را وسیله سازد. در

حکومت صحنه گذاشته است... (باز هم در باره شعار جدید فدائیان. چه باید کرد، شماره ۱۸، دوره دوم، ۱۷ خرداد ۱۳۵۹).

با توجه به تفرقه و پراکندگی چپ، ناشی از مانورهای رژیم و توهم سازمانهای مدافع طبقه کارگر به آن، تاکتیک جبهه واحد در سطوح مختلف فعالیتهای سیاسی نیروها، می توانست تأثیر بسیاری در روحیه مبارزه جویی توده ها و تدارک مقاومت علیه ضد انقلاب می گذارد. در انتخابات ریاست جمهوری، و پیشنهاد شوراهای متحد نیروهای انقلابی، کارگری توسط حزب مطرح شد، در صورتی که اغلب نیروهای چپ از کاندیدای سازمان مجاهدین، رجوی حمایت کردند - وی نیز به دستور امام از انتخابات کنار رفت، در این رابطه، حزب پیشنهاد یک نامزد انتخاباتی مشترک حول یک برنامه عملی کارگری، انقلابی را به کلیه نیروهای مدافع طبقه کارگر، در مقابل حمایت از مجاهدین مطرح کرد، ... علیرغم حملات پیگیر ارتجاع به حقوق مردم زحمتکش، علیرغم تمام تلاشهای هیأت حاکم برای مسدود و منحرف ساختن مبارزات توده ای مبارزه طبقاتی توده های ستم دیده و زحمتکش در هر گوشه کشور در حال گسترش و تعمیق است. در چنین شرایطی هیأت حاکم رسوا ناچار به برگزاری انتخابات ریاست جمهوری می گردد... این اوضاع بهترین شرایط ممکن برای مداخله نیروهای کارگری و جهت دادن به مبارزات مستقل توده ای را فراهم می سازد. دوران انتخابات فرصت مساعدی است برای مبارزه علیه حملات ارتجاع به حقوق دمکراتیک و آزادیهای سیاسی، برای افشای شیوه های ارتجاعی هیأت حاکم در برگزاری انتخابات و کسب حق انتخابات دمکراتیک، برای افشای برنامه های ضد انقلاب در سلب حاکمیت سیاسی از مردم و تبلیغ خواست مجلس مؤسسان دمکراتیک و انقلابی، و از همه مهمتر، برای ارائه راه حل کارگری و سوسیالیستی که بتواند تمام توده های ستم دیده و زحمتکش را به دور برنامه عملی انقلابی متحد سازد... برای مؤثر شدن هر چه بیشتر چنین مبارزاتی می باید نیروهای کارگری، احزاب، سازمانها و گروههایی که خود را متکی بر کارگران و زحمتکشان می دانند، جبهه واحدی تشکیل دهند تا بتوانند در برابر هیأت حاکم بدیلی واقعی ارائه دهند. (انتخابات ریاست جمهوری، چه باید کرد، شماره ۹، دوره دوم، ۲۹ دی ۱۳۵۸). اما، هیچ یک از سازمانهای مدافع طبقه کارگر مواضع خود را در رابطه با پیشنهاد فوق اعلام نکردند. در مورد انتخابات مجلس شورای ملی نیز بار دیگر پیشنهاد جبهه واحد مطرح شد، و بار دیگر با بی اعتنائی و بی توجهی نیروها روبرو شد. در نتیجه حزب به اتکاء به نیروی خود مقدمات جبهه کارگری، سوسیالیستی را حول برنامه عملی زحمتکشان، تدارک دید، وظیفه مهم سیاسی نیروهای مدعی دفاع از کارگران و زحمتکشان و نیاز مبرم مبارزه طبقاتی در مقطع کنونی عبارت است از شرکت فعال در انتخابات مجلس و کوشش در راه تشکیل صف مستقل کارگران و زحمتکشان بر اساس راه حل واقعی و انقلابی، راه حل سوسیالیستی و ضدامپریالیستی، یعنی تنها راه حل عملی

برای بر طرف ساختن بحران کنونی جامعه و پیشبرد انقلاب ایران... ما اعلام کردیم که برای هر چه مؤثرتر شدن این برنامه باید کلیه افراد، احزاب، گروهها و سازمانهایی که اهمیت این مبارزه را درک می کنند و ضرورت رشد مبارزات مستقل طبقات زحمتکش و تقویت صفوف متشکل آنان را احساس می کنند، در یک جبهه کارگری سوسیالیستی متحد شوند. متأسفانه، گامهای جدی و سازماندهی در راه تشکیل یک جبهه وسیع بر داشته نشده است... ما به اتکاء نیروهای محدود خود حداکثر تلاش ممکن را جهت فراهم ساختن مقدمات تشکیل جبهه کارگری، سوسیالیستی انجام داده ایم ... جبهه اولیه ای با اتحاد نامزدهای مستقل کارگری و نیروهای حزب بر مبنای بر نامه عملی زحمتکشان (تشکیل شده)... ما می دانیم که جبهه مذکور، جبهه متحد وسیعی که می توانست تشکیل شود تفاوت دارد و به همین دلیل تلاش ما برای گسترش آن، به ویژه از طریق پیوستن نیروهای سیاسی دیگر، ادامه خواهد یافت... از همه دعوت می کنیم که منافع سازمانی، فرقه ای را کنار گذاشته، جهت وحدت سراسری نیروهای کارگری و انقلابی در انتخابات، از همه نامزدهای مترقی پشتیبانی کنند (انتخابات مجلس شورای اسلامی، پیشنهاد ما به نیروهای مترقی، متکی بر طبقه کارگر، چه باید کرد شماره ۱۱، دوره دوم، ۴ اسفند ۱۳۵۸).

در مورد مقابله با تهاجمات رژیم در کردستان نیز پیشنهاد ایجاد جبهه متحد مقاومت طرح گردید. به خصوص آن که اختلافات میان نیروها در آن منطقه شدت یافته و منجر به تفرقه در صفوف نیروهای مقاومت شده بود، نیروهای مقاومت خلق کرد باید در یک جبهه متحد مقاومت گرد آیند و علیه نیروهای اشغالگر دست به مقاومت هماهنگ بزنند. ضرورت فوری و فوری جنبش ملی خلق کرد ایجاب می کند که این جبهه مقاومت هر چه زودتر ساخته بشود و این جبهه مقاومت از طریق اتحاد در عمل پیشمرگان خلق کرد ساخته می شود و شرط آن توافق برنامه ای بین سازمانهای رهبری کهنه آنان نیست. سازمانهای سیاسی می توانند در یک مقطع خاص و مشخص با هم دست به عمل متحد و هماهنگ بزنند بدون اینکه برنامه طبقاتی یکسان داشته باشند. پر واضح است که سازمان زحمتکشان انقلابی کردستان (کومله) برنامه ای کاملاً متفاوت از برنامه حزب دمکرات کردستان ایران دارد. در حالی که حزب دمکرات از منافع زمین داران دفاع می کند، کومله از منافع دهقانان فقیر پشتیبانی می نماید و رفع ستم ملی و ستم طبقاتی را یکسان می داند. معذراً این تضاد طبقاتی در ماهیت دو سازمان نمی تواند مانع اتحاد در عمل پیشمرگان خلق کرد علیه اشغالگران باشد... (تشکیل جبهه مقاومت، ضرورت مبرم جنبش ملی خلق کرد، چه باید کرد، شماره ۲۳، دوره دوم، شهریور ۱۳۵۹).

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

سازمان دهی و فعالیتهای مشخص کارگری و بحث های انحرافی ای آغاز کردند. آن عده ظاهراً بر این اعتقاد بودند که مداخلات کارگری دیگر فایده ای نداشته و می بایستی تمرکز را بر کار تئوریک در میان روشنفکران گذاشت و محافل مطالعاتی ساخت. در مقابل آن نظرات، اکثریت اعضا و رهبری حزب بر این باور بودند که کار تئوریک در میان روشنفکران را در هر زمانی می توان انجام داد. اما، فرصتهای کوتاهی در مبارزات طبقاتی برای مداخله در جنبش کارگری به دست می آید که یک حزب انقلابی می بایستی در وهله نخست مابین توده باشد. مبارزات آنها را جهت سیاسی دهد. تجربه کسب کند و مبارزه را در سطح عالی تری تداوم دهد. در طبقه خود ریشه پیدا کند. دوره هایی تدارکاتی در تاریخ مبارزات طبقاتی (به ویژه در کشورهای تحت سلطه) بسیار نادر بوده و می بایستی بهره برداری لازم را از موقعیتهای مشخص برای تأثیر گذاری و ایجاد زمینه کافی به منظور پیشبرد انقلاب، انجام داد، و از آنجائی که در ایران انقلاب شکست نخورده بود. حزب انقلابی نمی بایستی دست از مبارزه بکشد و خود را از توده ها و طبقه خود جدا سازد.

گرچه بعضی از عناصری که مواضع فوق را ارائه می دادند متقاعد شدند اما، با افزایش حملات ضد انقلاب و دستگیری اعضا در خیابانها، مجدداً آنگونه بحثها از سر گرفته شد و عده ای صحنه مبارزه را خالی کرده و حزب را ترک کردند. عمل آنها به اثبات رسید که نظرات ارائه شده صرفاً توجیه ای بوده برای کناره گیری از فعالیت متشکل انقلابی که روز به روز سخت تر می گشت.

ادامه دارد

در آن « دوره، اختلافاتی بر سر دو مساله در درون حزب بروز کرد. اولی بر سر نحوه بر خورد به ماجرای اشغال سفارت آمریکا و دومی (که ارتباط با نکته اول بود) بر سر شیوه مداخله در کانون های هماهنگی شوراهای اسلامی (امت) بود. نظر اکثریت اعضای هیأت اجرایی این بود که خط افشای ماهیت رژیم و انگیزه های آن در رابطه با اشغال سفارت آمریکا، می بایستی در تجمعات کارگران طرح گردد تا طبقه کارگر در مقابل حملات ضد انقلاب از تدارک کافی برخوردار باشد. از آن جائی که شوراهای اسلامی تحت کنترل رژیم ماهیتی ارتجاعی داشت، تبلیغات در کانونهای هماهنگی شوراهای اسلامی (به خصوص پلی تکنیک) متمرکز شد. قبل از ماجرای سفارت در جلسات هفتگی آن کانون که نمایندگان بیش از ۴۰ کارخانه شرکت می کردند، فعالانه مداخله سازمان می یافت. اما، شرکت فعال به مفهوم کمک رساندن به ساختن آن شوراها نبود، که به منظور افشای رهبری آنها رهبری این کانون ها در صدد وابسته کردن شوراهای کارگری به دولت سرمایه داری بودند. حول تبلیغات و مبارزه برای اتحاد شوراها و استقلال شوراها از دولت، حزب مداخله موفقیت آمیزی در آن کانون ها انجام داد. تا اینکه پس از ماجرای اشغال سفارت آمریکا، اقلیتی در هیأت اجرایی به این نظر رسیدند که ماجرای اشغال سفارت به مبارزه ضد امپریالیستی کارگران می توانست یاری رساند. در نتیجه مداخله در کانون های فوق در جهت ساختن آنها می بایستی سازمان یابد، زیرا که آن عمل می توانست به بسیج و مبارزات ضد امپریالیستی توده ها کمک رساند، حتی شعار اتحاد شوراها می توانست از طریق کمیته پلی تکنیک مطرح و تحقق یابد. طرح این نظرات انحرافی حکایت از عدم درک صحیح از انگیزه رژیم در اشغال سفارت می کنند. پس از عیان شدن مبارزات ضد امپریالیستی رژیم و افشا شدن ماهیت واقعی رهبری کانون های هماهنگی شوراهای اسلامی، مواضع فوق پس گرفته شد.

هم زمان با مداخله در کانون های هماهنگی شوراهای اسلامی، کار میان کارگران نیز جدی تر گرفته شد. فراکسیون کارگری منسجمی در حزب تشکیل شد که دخالتها در سطح کارخانه را سازمان می داد. از مجرای جبهه واحد کارگری سوسیالیستی در انتخابات مجلس و تبلیغات حول برنامه نامزدی انتخاباتی، تماس ها و ارتباطات کارگری متعددی در سطح کارخانه ها برقرار شد. عده بیشتری از اعضای حزب در کارخانه ها مشغول به کار شدند و فعالیتهای سیاسی را سازمان دادند. در سطح کارخانه ها مبارزه برای ساختن جبهه واحد کارگری (جناح کارگران مبارز) یکی از مداخلات اساسی اعضا را تشکیل داد. در برخی از کارخانه ها آن تشکلات، به ابتکار حزب ساخته شدند.

نحوه سازماندهی حزب نیز بر اساس فعالیتهای آن دوره تغییر یافت. در تهران کلیه فعالیتهای و مداخلات حزبی بر محور دو سلول سازمان یافتند. مسئول کارگری و جوانان که سازمان دهندگان هر یک در هیأت اجرایی شرکت داشتند. عده ای از اعضا نیز تحت لوای مخالفت با تغییر